

آش باشد کنسل لای همکر کنای از شرابست که از انگور سیاه ساخته باشد کنست اس بانوں بریندن کرباس دیومرد را کویند
 و ایشان چنی از خلو باشند و بر یکپاره بیمهند و بزیان عربی حرف مهربند کشش بفتح اول و ثانی بواو کثبد چیزی نرم و ساده مواد
 و لخستان ولقزند و بیدمشی و چشوت را کویند و بکراول م آمد است و ایشان نقطه دار پیزست کشش با این بفتح اول و بای ایجده
 بال کثبد و بای قوش زده بلفت زند و بازند بمعنی نامار ناشنا باشد کشش و بروز مسود بمعنی انسان است که چیزی نرم و ساده
 و لخستان ولقزند و چشوت باشد کشش کی بی بروز مسود بزرگ و نداشت کشده را کویند و این قسم هم است از جهات قسم تیغه
 انسان که جهشید فرار داده است و شرح و لبیط آن در لغت کانوزی مذکور شد کنها نانچ باهار بیون و نای فرشت بروز است
 صفر اشکن بنیان زند و پازند بمعنی بخت باشد که تقبیر خام است و نهانی بعوی پز و لنه هاید بمعنی بزید است که امر بخت
 باشد کنیه ایان بکراول بریند امثا بمعنی مختلف و خلاف کردن باشد و بمعنی عربی بمعنی فراموش و بمعنی اول بفتح اول م آمد
 کنیه بفتح اول و ثانی بختان کثبد و بیهم فارسی زده جامد حرب زد را فتد باشد و با جهم ایجده و عربی پز همین معنوارد کنیه
 بروز رسیدن بمعنی خادن و کذاشتن باشد کنیه کم بفتح اول و رای فرشت و سکون هم بمعنی انتراست و آن جای باشد
 که آناب بران کمزتابد و نایابان رام کشند اند و آن روز شرابست از خانه کیکاب آزا پارچه چسباند و نقاشی کشند و بمعنی کویند
 نیز جایست که پیوسته آناب بران نایاب آش اعلم کنیه بفتح اول بریند و سبل کله و دمناسب و استر و مزه باشد و بعض
 اول م آمد است کنیه بمعنی بخت زند و پازند عبارت و ناز کردن را کویند بیانگر و لزمه هم
 که رون باشین نقطه ای مر شتمل بر چهل و دو لغت و کنایت کش بفتح اول و سکون ثانی بمعنی ای
 و سایه کام باشد که جای سایه است و بمعنی سایه کلام بظر آمد است کنیه بکراول و ثانی بال کثبد و لفظی است که آن
 ببری شامل بیکویند بکسر هم و نشانه رام کشند اند که انان پاولد و زند کنیه اپور بکراول نام شهریست مشهور در فرانسا
 و اصل آن نشاپور است چون شهر شاپور چشم بیرون قدم شهر را کویند نام شعبه هم می از مقام نوا که بین نشاپور و مشهور است
 کشاخت بروز شناخت ماضی شناخت باشد که بمعنی نغین م آمد است که غبرداردن و آشکارا ساختن و خاص کرد این
 باشد کنیه بروز و معنی شناختن باشد و بمعنی نغین کردن هم آمد است کنیه ایشک بریند نشانه بمعنی شناخت و
 نغین که همه شده باشد کنیه خیلی که بروز و معنی شناختن و نغین کردن باشد کنیه ایشک بکراول بریند اشانه چوبی
 را کویند که ماست آرد شده باشد کنیه است که باین پنقطه بروز و معنی شناختن باشد کنیه ایشک بفتح اول بروز ملاک
 بیعت زند و پازند بمعنی شکر باشد که ازان حلوا و پز ما را کویند کنیه ایشک بکراول بریند همان بجز ملاست باشد و حضیب
 را پز کویند و امر بنشاندن هم می از بعنی بنشان و نشانه را پز کشند اند که ماعل شناختن باشد را بعنی بجز رز که در آخر کلمات است
 نهشود مهو شاه نشان و سنگینی صرانشان و شیره کاسنی حرارت نشان و بعومدیت و نشانه بزرگ نفت م آمد است کنیه
 معرفت و بمعنی هادن هم می از کنیه است کنیه ایشک باین پنقطه بریند و معنی شناختن باشد کنیه ایشک بفتح اول و بای ایجده و دو
 شعل بمعنی هست بر چیزی زدن و دم آر بخت باشد و بمعنی دوچیز را بر هم و دهن و بهم چیزهایند می از کنیه ایشک بکراول
 و سکون ثانی و بای ایجده بختان کثبد و بلام زده مطلق تلاab را کویند حوماً و تلاab و شست ماوه کبری را خمو صاد بفتح اول م آین
 سعن و م آنی باشد مانند تلاab که آن خرم از درخت فردی از اند کشست بفتح اول و سکون ثانی و نوکانی بمعنی حرارت خانه
 هست و پژمرده و زیبون باشد و بکراول بمعنی خوش و بین باشد کنیه بفتح اول و سکون مهتر مخفف پیشتر است که آن ضد کن

جام باشد کِشْتَن بروز دشمن مخفف نشن باشد کِشْتَن چوتن خاک کنایه از نشن باکال حمل و آرام و موارد
 باشد رکنایه از خوار و زار و سرانگنه نشن مم مکشْتَن بفتح اول بروز دشمن بکرد نام شود بوده است کِشْتَن بکراول
 بروز نشی معنی خوش و نیک باشد چه نشن معنی خوش و نیک معنی چون و چه حال داریم مم نشخانه
 بفتح اول و نگان نقطه وار بالف کشیده بروز مثیار اینجست روکا و کوسفت داشت ایشان هاشند و بازان از معد مبد من آورند
 در چایند و فروبرند و آزاد بیری پی جزو کوبید و بتبه کاه و ملطف رایز کوبید که از دراب بازماند و آزاد بیری پی شوار مواد دند و بکراول مم
 آمده است کِشْتَن لار با رار معد دله معنی نشخانه است کنیم خورده ملطف سوران باز کلو برادریه رنایشه شزان راشال
 آن باشد کِشْتَن کس با رار معد دله بروز کشور معنی نشخانه است که کشیده شد و بعضی مکور خاید و چانزه مم زدن نشنان
 و کوسفت دان رایز کفت دله فروبرده خود را کشَرْه طَفَلَان اینجذ باز عفران و غیره بفتح تخته اطفال توپند نشات بفتح
 اول بروز اشک درخت سنور و کاج را کوبید کِشْتَن کس کلاره لان معنی استفتح است که ابر مرده باشد و آن چیز
 ماسته مهد کرم خورده و آزاد بیری هر شفه و رعوة الجامیں کوبید کِشْتَن کس بکراول و کاف نایی و سکون ثانی و سرگا
 قرش و فتح دال ایجد اتزار بیت صحنهان و کفشه دوزان و سراجان را که بدان پوست رایزند و براشند و آزاد شفه و پر کوبید
 و سرپاره بیل موادند و بفتح کاف فارسی هم آمده است کِشْتَن کس بکراول و ضم کاف و سکون ثانی و نون و هم کفر عضا
 باشد با رسانگشت یاد و سرناخن دست چنانکه بدرو آهد و آزاد بیری فرض و بیز کی چدک خواسته کِشْتَن کشیده کس بکسر
 اول و ضم کاف معنی نشکنج که نشن باشد که کشیده ایشان باشد و ایشان چنانکه بدرو آهد نشکل بفتح اول و ثانی
 و سکون کلام ملاط مامی را کوبید و بعضی دوچیز را برهم در فتن و میباشد و دوچیز را باهم کونن و کونن داریم و ایمان
 سعادت باشد چن و دوچیز را باهم بدوز ریچنبار بکوب و بکسر و بیاره ز معنی هنک در زدن و چسبیدن و دهاریم بچیزی هم مم
 که عریان نشیت کوبید کِشْتَن هم بکراول و هم سکون ثانی و نون بلطف زند و پاند خویش مثیار را کوبید کشْتَن بفتح اول
 و ثانی بواد کشیده معنی موارد صاف و ساده و زم لغز نده پمتوش دهشی باشد کشَرْه بفتح اول و عاد معنی مسو باشد
 که در مقابل مثیار بیت کشَرْه بفتح اول و روان بختان کشیده نام شمر تجوانت کشیت بکراول و ثانی و سکون
 بختانی و بای ایجد نفعی فراز است معنی پست و فروخ زده رایز کوبید کشیل بکراول و ثانی و سکون بختانی بجهول و دال
 بعضی سرمه و خواتند کی و شمر باشد کِشْتَن کس بکراول و ثانی خلف نشاندن بعضی هنادن باشد کِشْتَن بکراول و
 بختانی بجهول بزدن کلم معنی نشیمن باشد که جاد مقام نشن است مطلقا را شبانه منع رایز کوبید کِشْتَن هم کی تو کنایه
 از دنیا و عالم است کِشْتَن بفتح اول بزدن جرم پست و تاسمه خام پیاسته را کوبید که ازان بند کار در امثال آن
 سازند کِشْتَن بروز نگهن نطب را کوبید ران نقطه ایست از فال رپوست درون مقعد رام کفشداند و امریشان
 هم مم بین بثین بیان سبز که هر چهار نون بآعین پدقطره شامل بزیاره که لغث و کنایه
 نعل آنکند کن کنایه از بثتاب و بثبل بنتن باشد رکنایه از درمانند و درمانه شدن مم مم نعل آنها
 بکونن کلام های دزدی باشد که بصدق و مدلایی کلاه خوب بشکر خصم تویی دهند تا از نامت و تاراج این باشند نعل
 که آتش کنایه از اضطراب و بقرازی باشد چه مرکاه خواهند که شخصی را بخوردام کشند نام اراده بغل اسجو بکشند ران
 نعل را در آتش نهند رام سوی چند که مناسب آنست هنواتد و آن شخص مضری کود دهیم شود نعل نزکه بفتح زم

نقطه دار و دال پنجه بین خل بسته باشد و کتابه از آنجا است که جمیع اسباب و مزروبات اور اساغه و سئوند کرده
باشد از جهت سفر نعل شام کتابه از ماه است که فر باشد و کتابه از دیدن سچه هم است نعل اک بر زدن نظر که
نوعی از رکابیت مانند اغلب کم کوپند نعل و لر کوتی کتابه از کاربیت که مردم پی بدان بنزند و خود را نگردند نعمت
جذب آن صور کتابه از نعمت مث نیشن است تعمیل کرده کتابه از نعمت است نعمت آن نوعی از پودن باشد و اصل آن
نفع است در عربی و فارسی این آخر را حذف کرده نعمت مکوپند نعمت هم پاک بایی فارسی کتابه از اعمال شابنداشت
که طاعت و عبادت باشد بیان چهار هم در کتابه از نعمت با غیر نعمت نعمتی که نشتمل بر بیت و سه لغت
نفال کسر اول و ثانی بالف کشیده و بکاف زده بعنوان الجد و نادان باشد و حرامزاده را نیز کوپند در عربی ولد الحرام خواهد
نعمت بفتح اول بین سلام بعنی زشت و ناخوش باشد و بزیره دلت و سیبه قام را نیز کوپند و بکسر اول هم آمده است نعمت همچو
بعنی اول و سکون ثانی و رای پنجه بیان داده و کشیده و بیهم فارسی نزده چوپ باشد که خبر نان را بدان چن سازند و عربی مدمل خوانند
نعمت بفتحه بعدهن سفر بعنی خوب و نیک و نیکو باشد و مزیز بحیب و بدیم را بتراکته اند که بدنش خوش آبد و چیز و چیز و چیز و چیز
نعمت مصفر نیز است بهن خوبیت و نیکیت و نیکیت و نام یوه هم است مخصوص مند و سنان که از اعیان و انبه کوپند نعل
و کسر ثانی و سکون لام جان که در حصر اور امن کوه مانند زیر زمین بجهة خوابیدن کوستنداش کند و در عربی بدائل بدنب را
کوپند و بفتح اول و ثانی هم در عربی تباہ شدن پوست باشد در وقت دیاعت کردن مخصوصاً تباہ و صایع شدن مزیز باشد و همچو
و کشیده و دشدن و نسارانکیخان میان در کس و سخن چیز دام کشیده اند نعمت بفتح اول و سکون ثانی و هم بعنی سوراخ کردن و کار
زیر زمین باشد که عربی تقب خواسته و بفتح اول و ثانی در عربی آواز و صدای سخن کردن را کوپند نعمت هم عنقا نام نوابیت از
موسیقی نعمت بفتح اول و ثانی و سکون نون سوراخ ناف را کوپند و ناخواه و زینیان را نیز کشیده اند و آن نعمت است که کامی بر روی
خبر نان باشد نعمت خلاان با این نقطه دار و لام بروز نیم بدان بعنی آخر نعن است که زینیان و ناخواه باشد پیچ شکم را سوره دارد
و اشتها اور و نعمت خلاان با او و معدله بروز نیم کم سوار بعنی نعمت خلاان است که زینیان و ناخواه باشد نعمت خلاان با او و معدله
و لام بروز نیزه کاران بعنی نعمت خلاان است که زینیان و ناخواه باشد و بروز نیم سان هم کشیده اند نعمت خلاان با او و معدله
و بای مطلع بروز نیزه آکن بعنی نعمت خلاان است که ناخواه باشد و بعدهن ملک آین هم آمده است که بفتح اول و ثانی باشد
نعمت بفتح مرد و نون و سکون مرد و نون پیمانه و قبیز را کوپند که بدان غله پیمانه و مرتضی چهار خواه را است و بعدهم مرد و نون هم
آمده است نعمت خلاان با او و بروز سر کشیدن بعنی ناخواه است که بعنی ناخواهید و مغایل نشدن و پیمانه نشدن باشد چه
غمودن بعنی خوابیدن و آرمیدن و آسوده نست نعمت خلاان با او و مجهول کشیده این لف از اضلاع
بیرون نشکن دل شکن دار و نیزه دل کوی را از رام شکن و باشیم نقطه دار هم بنظر آمده است نعمت خلاان با کسر اول و ثانی
بو او و مجهول رسیده و شن نقطه دار بالف کشیده کبر و آتش پرست را کوپند و نام جهوده بوده است و کشیده اند مذم بکران را نیز
کشیده اند و بعنی از دهن دیگر نقل کردن هم آمده است و عربی ساپ کوپند و ساپین جم آنت بعنی از دهن دین دیگر نقل
کشیده کان و که اند کان و کوپند این جماعت از مرد بعنی چیزی است اند که اند و ملائکه پیشند و زبور میخواهند و روی بکعبه نمازی
کذا زند و بعنی کوپند صابیان زناد قد اند و بعنی دیگر کوپند سناه پیشند چه ایشان از دهن آدم کوپند و بعنی عظم و عبادت
نور ایشان از کوکب دملانکه مشغول شدند و بعنی میکوپند این طایفه قومی اند از جمیوس و همود و زیم که ایشان خورده نمیشود و بعنی

کوشت کوستند و مرف را کابشان بگشند حرام است و نکاح زنان ایشان درست نیست و جمع دیگر کوپندهاں طایفه ملائیکه
 و آن تاب را پستش میگیرد و روزی پنج نوبت سجده آن تاب کشید و کوپندهای هم عالم را آفرید و امر بعظمیم نهاد
 ملائیکه کوکب چه ملائیکه مقریان عالم علوی و کواکب مدبران عالم سفلی اند و احوال عالم از خیر و شر و حیث و مرض هم با همها
 سلوق دارد پس نعیم ایشان و احباب است و بفتح اول هم آمده است **نَعْوُ شَالَّ** بفتح اول و سکون آخر کاف باشد معنی
 نوش ایش که آتش پست و بکروجهود باشد و کسی را نیز کوپنده کار نکش و ملئی بکش و ملئی دیگر برو و بکسر اول نیز کفته اند
نَعْوُ شَأْكِدَّ کن از بین بدین دیگر کشیدن را اختیار دین دیگر کردن را کوپنده نعو شک بفتح اول و داد مجھول و شین نقطه دار بمعنی
 نوش است که دل شکستن و لستکن دل شکستن دادن باشد و بمعنی کوش فزادادن بین دوکس باشد که با ام آمنه صرف هست
نَعْوُ لَّ بکسر اول و سکون آخر معنی نوش ایش است که بکروجهود و آتش پست باشد **نَعْوُ لَّ** باد او مجھول بروزن قبول نیز است
 را کوپنده که در صحراء مامن کوه بجهة کوستندان بسازند و بضم اول ذرف و عزرا کوپنده معنی راه در در راه هم آمده است
 و بمعنی تمام و نهایت نیز کفته اند مچنانکه کوپنده نلای در نلان هنر نقول است بعنی بعور و نهایت آن رسیده است و در آن هم
 تمام است و بکسر اول زدن و زینه پایه سقف دارد اکوپنده بعضی کوپنده پوش سر زدن باشد که بایام خانه سازند تا هاران
 بدرون نیا بد **نَعْوُ لَّ** باد او مجھول و کلام بردن سوره زلف غویان را کوپنده **بِيَا زَرْقَنْ تَرْجِيْهِ هُمْ كُنْ** مریون باقی مشتمل
 بر پا ترکه لغت و کنایت **نَعْلَمْ** بکسر اول بروزن چنان مفعع بزرگی را کوپنده نوش کرد که بدان شراب خورند **نَعْلَمْ** بفتح اول بزرگ
 عوام بمعنی سیاه قام و تیره رنگ باشد و پیزی زشت و زبون را نیز کوپنده **نَعْلَمْ** بفتح اول بروزن طلا به معنی تمام است که نیز
 رنگ و سیاه قام باشد و در عرب پیم تلب ناسو را کوپنده نفت بر روزن مفت و دفعی باشد که در ولاست شهر وان پیدا میشود
 آن سیاه و سفید هر دو میباشد سیاه را سوزند و سفید را در دام اما بکار بند و کوپنده دران ولاست که چون آنرا بکار نمیکند
 نفت بمانند چشم آب روان شود و مغرب آن نقطه است **نَعْجَنْ** بفتح اول و سکون ثانی رجیم کاغذ را کوپنده که بایان چیزی نوشند
 در عرب پی بلند شدن پستان زن بوجه باشد پیرامن او بعنی بلندی که در پیراهن لسبب برآمدگی پستان هم میشود و شخصی
 را نیز کوپنده که در وقت سخن کردن آب و خپواز و مذش برآید نفخه هم روحی کنایه از دمی باشد که جیر نیل در آستانه میریم مادر
 دمده بود نظر قریح بفتح اول بروزن محلوج چوپی را کوپنده غیر بایان را بدان هم سازند و بضم اول هم آمده است و بعتری پی
 مدلک خواتد نظری هی بروزن مصنوع مخفف نظرین است که دعای بد باشد نظر پیش بکسر اول و ثالث و سکون ثانی و نهایت
 در آن ماضی نظرین کردن باشد معنی دعای بد کرد نظر پیش بکسر اول و ثالث معنی نظرین کردن باشد نفس آبای بفتح اول
 و ثانی و سکون سین پنقطه شش را کوپنده آن کوشی باشد سفید رنگ منصل بیکر که پیشندل را باد دهد و نفس آباد
 هنر بین اعتبار کوپندهش و سبند را نیز کوپنده که عربان صدر خواستند نفس هنگ کن کنایه از زمان است که در چشم بزم زدن بلند
 نفس هر چیزی کنایه از دراز نفس و پر کوی باشد نظر پیش بروزن مصیر برآید کوچن کنار اکوپنده معنی فریاد هم مست و
 عربان کریز را کوپنده که از کمیت است نظر پیش نمک بفتح اول و کسر ثانی و سکون محتان حکم و فرمانی باشد که سلامین دحکام
 بجهش مع شدن و کرد آمدن سپاه و لشکر نیزند **بِيَا زَرْقَنْ تَرْجِيْهِ هُمْ كُنْ** باقی مشتمل بر پیش و هنر لغت
 و کنایت **نَقَابِ** خضر کنایه از آسمانست **نَقَابِ سَبْلِي** کنایه از شب است که بپی لبل کوپنده نقد رجا
 کنایه از جان است که در عرب باشد و زد و هم صرف رایح را نیز کشند اند **نَقَلِيْرِ وَلَّ** بمعنی نقد جانست که کنایه از جان و ندیعه

راجح باشد چه در این همین دو میان آمده است نقل شیش مردم کاید از دنیا و مانها است فقد که این کاید از
 مردمان باشد که شوت میکبرند و شوت میخورند و طالبان دنیا را نیز کوپند فقره بضم اول معروف است که بعزم فضله
 کوپند و کاید از هر چیز سفید میست و بکسر اول نزهه دوی باشد و آنرا کروبار کرده اند و نخواه میکوپند فقره با آن من میلک
 کاید از نیکی سیدی و فراحت برای است و خوشی هم میبین باشد فقره خاتم کاید از نیکی و صاف و متفاوت باشند که باشد فقره
 خاتم نزهه نشی کاید از آن تاب عالم تاب باشد نقش آن باشی کاید از شراب آتش است نقش هرم کاید از کسی است
 که قدری و قامی و ترکیبی دارد لیکن بنایت کامل و پیچ کاره بود و آنرا عوام کوه هجرام میکوپند نقش بر آب نزهه که کاید
 از محوكدن و بر طرف ساختن باشد و کاید از چیز مایه ثبات میست نقش بر آب کشیدن کاید از کار محکم است و همچنان
 که دن باشد نقش پر کاید کن کاید از جمیع مخلوقات نقش بر مور بفتح بای فارسی بمعنی شان عمل میانندند بوزیر
 نقش لبین کاید از آن بذیدن و نصوب کرد و نصور و تنبیل نمودن باشد و نقش ندبین بر عکس نقش بنت حواله دست مراد
 خلای ته جبل جلال است نقش بیگنی از کاید از دعا مظلومان تالم را نقش هرم بمعنی نقش هجرام است که کاید از
 مردم صاحب تدقیق است و زکب و پیغمبر و پیچ کاره کوه هجرام باشد نقش خالی که هر چیز کاید از صورت مردم اصلی و
 بمحیب و صالح باشد نقش نزهه کاید از اسم بلاسته ای و اینجا بابل دیدن باشد نقش فندی هما ت کاید از صورت خوب
 و دلکش باشد نقش کل کاید از عرض است که ملت اعظم باشد نقش نیک کاید از زمان خوب و زمان نیست ای
 زور یکنده نقطه ای هرچه کاید از مضریت رسالت پناه ملوان اهدیله والد است نقطه مردم شتر پر کاید کاید از
 نقطه ملت است و کاید از مرکز عالم میست و اشاره بسیار کابنات باشد نقطه نزهه کاید از آن تاب عالم تاب است
 نقطه کل بکسر کاف فارسی کاید از مرکز زمین است و کاید از ذکر زمین میست نقطه ندی هرچه کاید از مرکز زمین است
 و اشاره بضریت رسالت پناه مخدیه میم میست نقل بضم اول و ثانی و سکون لام زید زمین را کوپند کرد کوه و بیان بجهت خواه
 کوستندان سازند و بمعنی عمق و قعر و قذف می آمده است و غور در مردم بذیدن این کوپند نقل خواهد گردید و اند باشد سیاه رنگ
 و مدد و داشتند کوچک تر پوست آن بسیار سیاه و مغزکن بجای سفید میباشد کم و تراست نداشته بکند و قوت باه دهد
 و بجزیه حب اللئنه و حب اللئنه نواند با این بقیه نقطه نقیبیان باشند بیان از هقد همراه هر سر نزهه
 با کاف تا نزهه مشتمل بر هفده لغث و کنایت نکت بفتح اول و سکون ثانی زاج و زند و زمیر اکونه کوپند را کوپند
 شبیه نکت و بین اول منقار مرغان باشد نکات بفتح اول بروزن صواب بمعنی نکت است که زاج و بعفو آب زاج را کشند
 و بعفو کوپند مخفف نکت آبی و بکسر اول همچند را کوپند آن پوسق باشد که باندام پیغاید دست دوزند و میر شکار آن بود
 کشند بجهت باشتن باز رشامین و امثال آن را بآن سخن با بای فارسی هم آمده است و بضم اول در عربی درم و آما من اکونه
 کرد بنا کوش شتر هم رسید نکات بفتح اول بروزن مران بفتح زند و بمعنی نکاه باشد که از دین در ویست
 نکات بکسر اول بروزن شکاف بمعنی درهم نکات است که بهله میر شکار آن باشد و بضم اول در عربی درم و آما من اکونه
 شتران را کوپند نکت که باتای قرشت بروزن و معنی نقطه است و نشان را نیز کوپند کرد که بزدن سرانکش باسروجوب در زمین
 هم رسید در عربی بمعنی وجد و دلیل باشد نکات جمع آنست نکت و نکت بای هم با بای اینجذب سخن ملا بهم دلیل زیر باشد و
 سخنان لافت و کنایت و دروغ را نیز کوپند نکته پر کار بضم بای فارسی کاید از سخن و مقو دلیل زیر باشد نکره که بفتح

اول و ثانی رskون زای فارسی دال پنجه مفتوح کوزه و صریف سفالین را کوپند و با پنهان اکاف فارسی هم آمد است
 نیکل بکراول و ثانی رskون کام پس از مردم نمود است را کوپند و پنجه اول رskون ثانی هم کشند اند و با اکاف فارسی هم بغل آمده
 نگوچ نتگ بفتح اول و نون مکسور بروزن عد و نکن بلطف تند و پازند بمعنی کشن باشد نگوچ بفتح اول و ثانی هم بازده ناعل
 نکوش باشد که معنی عجب جویند و بد کوچه باشد و امر با پنهان هم می باشد نگوچ هم بفتح اول و پایع کما
 باشد و رskون دال در آخر یعنی سر زلش کشد و عجب مردم کوپند نگوچ هم بفتح اول و کسر رایع رskون شین نقطه دارد در آخر یعنی
 سر زلش و عجب کوچه و مذمت باشد و بکراول هم کشند اند یعنی مصد و نیز آمده است که عجب کشن و مذمت کردن باشد نگوچ هم نه
 بروزن فروزنده عجب جویند و سر زلش کشد و را کوپند نگوچ هم بفتح اول بروزن صبور چند ماضی کوچه داشت همچوی سر زلش کرد و
 عجب کشت و مذمت منود و بکراول هم کشند اند نگوچ هم بفتح اول بروزن صبور چند ماضی همچوی سر زلش کرد و عجب کفت و مذمت
 نوردن باشد و بکراول هم کشند اند نگوچ هم بفتح اول بروزن صبور چند ماضی همچوی سر زلش کرد و عجب کفت و مذمت
 دملات را نیز کوپند بیان می بند همچوی هم نون با اکاف فارسی مشتمل بر پیش و حک و لغث و کنایت نک
 پنجه اول رskون ثانی کام را کوپند که سقف دهان است نیکام بریند شکار بمعنی پیش باشد که عران صنم کوپند و بمعنی نقش و
 مراد نقش هم می بخواهد و نقشی که از خبر داشت و پایی محظوظ کشند و نکارند و نقش کشند را نیز کوپند و امر با پنهان هم
 بمعنی پنکار و نقش کشند و کتابی از محظوظ و معشوق و شخصی است که از رای ایار دوست دارند نیکام رخانه خانه را کوپند که نقش و
 نکار آن است باشد بمعنی نقاشی کرد و باشد نیکام است لبکون شین دنای فرشت ماضی کاشتن است بمعنی نوشت و نقش کرد
 و ساخت نیکام است باشد نیکام بکراول بروزن فراشتن بمعنی نوشتن و نقش و نکار و نقاشی کردن باشد نیکام است که بمعنی نقش کرد
 و نوشته و ساخته شده باشد نیکام بکراول ایار و عزان پیران بمعنی شظر و پنده و نامل کشند باشد نیکام است بکراول و
 نخ نان مخفف نکل بین است که بمعنی نکاه کرد و دیدن باشد نیکام است بکراول رskون آفریکشین نقطه دارد باشد بمعنی نکوت
 باشد کنکاه کرد و دیدن باشد نیکام است که نکاه کرد و دیدن باشد نیکام است بکون شین دنای فارسی دال مفتوح کونه و شتر
 پنجه و فتح نونان بمعنی نکردن که نکاه کردند و دیدند باشد نیکام است بفتح اول و ثانی رskون زای فارسی دال مفتوح کونه و شتر
 سفالین را کوپند نکن و نیز بفتح اول رskون ثانی و کرزای نقطه دارد و رای پنجه مفتوح بدال زده مخفف نکن راست بمعنی چاره
 باشد و ملاجی نیست نگزیر کم بمعنی چاره باشد و علاج بود نیکل بفتح اول رskون ثانی کام پنجه و نیز باشد نیکل باشد پنهان
 پنهان که مزلف شده باشد نیکل است بکراول بروزن نکندن بمعنی آجیده کردن جامه و نیز کردن سونه باشد نیکل که بریند نکند
 نیزه و آجیده جاس و سونه را کوپند و بمعنی دهنده هم و غیره پنهان کشند و در لفظ دیگر دهنده نوشته شود
 و ان اتزار بیت جو لامکان را نگوچ سان باسین پنجه بدن نکوکار مخفف نکونه است بمعنی همیزک آزار ایز او همچند باشد
 رکایه از شخصی هم می باشد که از جفال سر زیر اند کشند باشد نیکوچ بکراول بروزن فسون بمعنی هم شده و کوزه و سر زیر اند کشند باشد
 نکون طشت بفتح لای معلی رskون شین دنای فرشت کنایه از آسمان است نیکوچ که مخفف نکه دارند و نکاه دارند
 باشد نیکیسا بکراول و ثانی بختان رسیده و سین پنجه بالف کشند کام چنکی خسرو پهلوی بوده و از این ماتد باری دیده عدل نیزه
 نداشته و سر و دختر و ای از ایست بیان اتفاق نزد هم ره نون با الام مشتمل بر پنهان لغث نکن بفتح اول رskون ثانی
 رجیم فارسی و طوبی دنبیل و نزد را کوپند نیلش است بکراول بعدن سریش مردم داد و تو من دار را کوپند نیلش است باسین پنهان

مست و بیجای لام یا ای ایم بینظر آمده است نلکت بفتح اول و سکون ثانی و کاف آوجه کوئی را کوپند و از ابیری زعم و خواستد
 و بعضی کوپند نام درست زعم داشت و بکراول هم یا بن معن و هم معن آوجه خشک شده باشد و از شبیله را پیز کوپند بین
 فهم را در آن هم بینظر آمده است نلکش بکراول و سکون ثانی و کاف مفتوح بین بین قطعه زده بین نالک است کسر و بوار
 باشد و این لفت بالکس یا بای ایم دامنه تخفیف خوان شده باشد اما اعل نلکت بفتح اول و سکون ثانی و هم معن خوب
 و زیبا باشد بیان زیبیه کردن نویز یا میراثمل بررسی پنج لغت و کنایه نمک بفتح اول و سکون ثانی هم فرم
 کر طوبت اندک باشد و بعضی طراوت هم آمده است همچنان بر وزن سواد معن بوده باشد که ماضی نویش نمک هم امشدند
 کردید و بعضی فاعل هم آمده است که ظاهر کشند باشد و بعضی ظاهر کردند بایان کردند هم ایشان را کوپند ناما میگذرد
 باشد و ناران معن اشارات بواسطه اند جمع میگاردند بفتح اول و ناقص بالف کشند و بنای نقطه دار زده بینی بند که ماضی
 و سجود و پیش و غدمتکاری و فرمایه داری باشد نیاکت بفتح اول بر وزن ملاک در این دو نوع زیبایی را کوپند ناما میگذرد
 قوام ایشت یعنی معنی سوپیر باشد و آن نوعی از نسخ است و بعیری نام الملک خواسته نمایش است بین سر ایشت و آن زیبی
 باشد سفید و شوره زار که در صحر او بیان از دور آب میگذرد همکنیت بفتح اول و سکون ثانی و کاف و ضم خوان میوه باشد
 حمران که از ابیری زعم و دو مثلث العجم کوپند باین اعتبار که دانداری به لواست و در عراض امامت شیران خواسته و بفتح اول و ثانی م
 کفندان داما معن آلو بالو و ان میوه ایشت شبیه بکلاس و بضم اول و ثانی چیزیست سرخ مانند همانجا باین معنی همچنانی قوشت نون م
 بینظر آمده است پنج لغت بفتح اول و سکون ثانی و هم معنی هم است که طوبت اندک باشد همکنی کریب و لشتن که ایشان مکر
 کردن و در فکر حبل و دغا بودن باشد همکنی همین مندی باشد که برش اسب که از اند و زین بر بالای آن نهند و در این زمان نکلن کوپند
 همچنین بضم اول و ثانی و سکون سین بینظر اشور را کوپند و آن جانوریست مشهور بوش خرم و عربان این عرض خواسته همکنی پنج
 اول و سکون ثانی و شین قوشت مکروه و دغا بازی را کوپند و بفتح اول و هم معنی خطاها شکلها و شکلها آسیاه و سفید باشد و کن
 علی است که در آدمی پیدا نمیشود و بفتح اول و کریم هم معنی کارکومی را کوپند که بآن شکلها آسیاه و سفید باشد همکنی پنج اول و
 کریان معن عقیله و اعتماد باشد همکنیت بینی سر شک شیری را کوپند که از این کوسته و کاربرد هم و ماست بدشند و همچنانی
 شیر خام و سکم آمده است همکنی کن بینی که بینی کام یا فتن و برادر سیده باشد همکنیت آنکه زید که کایانه باز کرید
 کردن باشد همکنیت بر جه کریل شتن کایانه بخت برخست و مذاب بر عذاب کشند باشد همکنی آن کایانه قاعده شفوف و پنج
 همکنی آن شیکستن کایانه تو اشنا اسی کردن و بیو مانی و بزینه باشد همکنیت در آن فکر کردن کایانه شور و غوما و غرباد کردن
 باشد همکنی پنج اول و ثانی و سکون کاف و نزای نقطه دار بینان کشند حلوا پسند که از از آن ده و شکر با اصل بد و شاب بند و غیر
 کرد کان و بادام و پسته و اشمال آن داخل کشند و قند و سده و هشت و کلاب بران باشند و خوند و بعضی کوپند بیو همکنیت شده
 کشند همکنی همچنین را کوپند که بجان نیت باشد و همکنی همکنی کشند همکنی همکنی کشند همکنی همکنی کشند
 بفتح اول و ثانی و کاف بفتح ایشان کشند و بین مفتوح و بفتح و ماسنی باشد که بدان نیت و ذیره و کشته کوشه و پنهان باشد و عین ملطفی
 همکنیت بینم اول و ثانی و سکون نون و کاف چیزیست سرخ و شبیه برجان همچو کفر بفتح اول و ثانی بوار سبد و دال ایمیه بالف
 کشند و برای قوشت زده معنی نایان و مرد باشد و شبیه مانند و دلیل و برمان را پیز کوپند همکنیت بر زدن مرد مان همکنی
 باشد که از اینه و همکوپند و کوپن نیست از کلت همکنیت بر زدن خوشان است که به و باشد و در فارسی هم

و شن هم تبدل میباشد و یعنی اول ممتنع اول دن بوار کشید و بگفت زده شانه نیز را کوبند که مدف
باشد تواند بقای اول دن اخیر بعنی ناتمام و نافر و بکار نیامده و زشت و باز کوند شب در مانند باشد و بکسر اول ممتنع اول
نمی‌شود بقای اول دن دمید ما می‌بندندست یعنی میل کرد و توجه عنود و نم کشید و امید داشت و یعنی اول مخفف ناتمام است
باشد تمنید کن بقای اول دن دمید ما می‌بندندست یعنی میل کرد و توجه عنود باشد و یعنی اول نویسند ناتمام شدن را کوبند تمنید که
بقای اول دن دمید میعنی میل کرد و توجه عنود و نم کشید و باشد و یعنی اول نویسند ناتمام شدن را کوبند تمنید که
ارل هفت نویسند ناتمام داشت و باشد تمنید کن بقای اول دن پذیرا بعنی شرح باشد که آشکارا کدن و ظاهر نمودنست به لفظ
اندک را بیان دیگر بیان کنند بیان نیست و یکم که مرغ نیز ناگوی مثمل بر جهای از لغت نکت بقای اول
روزن سنت بعنی رشت و حیب رهار باشد و لغت زند را زند میکنند که آشکارا کدن را کوبند که منع خانک است و بعنی جنگ و بعدال هم آمد
شکست بروز سنکار بعنی سخ است و سخ در لفظ کردیدن از صور پیش بیرون دیگر که بدتر و قبیح تر از صور است اول با
رباط للاح اهل ناسخ آنست که روح انان را بعد از فراغ بدن بصورت یکی از حیوانات دیگر جلوه کشیدند نکت ناتمنید بروز و معنی
بنیان ناتمام چند نکنند بعنی عجیب را و معیوب و رشت شده باشد بیان نیست و یکم که مرغ نیز ناگوی مثمل
بر یکم که مرغ نیز ناگوی مثمل و کنایت حق بقای اول و سکون ثانی معرفت که تپیش کهند باشد را بن منضم
اول هم درست و دلیل و هبلوان را هم کشند اند و بعنی ال روزی هم آمد است و امر را بن معنی هم می‌شود همین روزی که
رجیش و لرزه هنر کوبند و امر بر زیدن و چند باند هم می‌شود بعنی بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ
فامنی و آراز فنا را کوبند عموماً هواه ازان انان باشد و هواه از مرغان آنام مقام است از جمله دوازه مقام موسيقی هم جمیعت
رسامان رسماً هجام و کثرت مال و نوانکی و نیکوئی حال در ورق کار باشد تم ساز رسماً هجام و ساختن کار ما باشد هم روزی و هم روز
کوبند و بعیض غوت مواد را شکر را کوبند تا کرد کان باشد و بعیض ره من خواسته که فشار را باند شده باشد و بعنی فوزند
روز زندگی و زنده باشد آپیشکشی را کوبند که زسلامین فرستد تا از ناگهانی و غارت این باشد آنامیت از نامها مفهولان و نام
سازیت که نوازند نام آتش پسی هم می‌شود آن توشه را در قدر راه را کوبند هم بزرگی و بعیض ره مجهز باشد هم شناخت و
بر جشن و فرجشن شاطران باشد در عرضی خسته در آن هزار که را کوبند و بعنی جدای را کاهی هم می‌شود توکل جستگی بقای اول هم
رسکون سین پنهان طلب و فتح فوقان باعی را کوبند که درختان آزان ازو شانه باشد و را بن معنی همچاهم خای قطه دارم آمد و توکل خانک
با این قطه دار بر زدن سلامانه بعنی زندان و بندی خانه باشد توکل خانک بقای اول دن ناگهانی بعنی رسماً هجده را بن
و خوش کردن و نوازش نمودن و هر اد رسماً هجده باشد توکل خانک بقای اول دن ناگهانی بعنی خیر و غیرات و نکلفات و اینامان
باشد توکل خانک بروز و معنی نواخته است که باع نو شانه باشد توکل خانک بقای اول دن سواد سو اعی را کوبند مانند هنری بجهة
پنهان کردن چیز مار بعنی زبان هم می‌شود که بعیض نقصان را کوبند و بعنی زبان هم ممتنع ایمه است که عیان لسان خواسته و ظاهر این
دو معنی تصحیف خوانی شده باشد آهد آهد توکل خانک بقای اول دن ناگهانی بعنی بزرگی و پر زاده را کوبند
خصوصاً و فرنگیز نهاد که ای را بعنی فرنگیز باشد هم که آزادی را بافتند و برعهم دو زند و
کامیار را بدان برآیت چار و اعمک بندند و یعنی اول هم آمد است توکل خانک بقای اول و کسر را ای فرشت و سکون سین پنهان

خبار دراز را کویند نو آمرهان بفتح اول رای فرشت رما بر وزن جفا کشان چیزی باشد که شمرا مامل تهد و کس که خبر خوش
 آورده باشد بد من دین و مخدود از مغان و مرد کاف را پیز کویند نو آمرهان یکن با رای فرشت بعنون زار بدن ناجا و پنهان فربودن باشد
 عربان بفتح کویند نو آمر بروز نهادن نواختن و نواختن بروز نهادن باشد و امر نواختن م میث بیرون بیرون هم آمد است
 نو آمرهان بفتح که بعند کلازا اوه پر زاده و دست زاده را کویند چه نواهمع فرزند م آمد است نو آمرهان بفتح اول در اینجع بالف
 کشیده و بیون نهاده معن نوازش کنان باشد و بیون نوازش که نوازش که نواسته باشد م آمد است و امر این معان نهاده باشند
 نواز و بیوان و دیگون کن نو آمرهان یکن بروز سر لیدن بیون نواختن است که برا رسابند و خوش کدن و نواند باشد
 نو آمرهان بفتح که بضم اول و سکون سین پنقطه بر روزن کلامه دهواری را کویند که از خشت و آجر بر آمره باشد نو آمره سکون بفتح اول
 و سین پنقطه بیون نهاده باشد که فرزند زاده است عموماً دفتر زاده را کویند حضوساً نو آمره باشند نو آمره باشد معن
 خشت و آجر و دهواری باشد که از خشت و آجر ساند و بمعن خم و خبده و کچ م بتظر آمد است نو آمره کی بفتح کاف فارسی بروز ن
 سراسر خوانده و سازنده را کویند نو آمره بفتح اول دلام و ضم بای ایجد و سکون رای فرشت کار را کویند بیری سکین خوانده
 و بفتح بای ایحد نو آلد بردن را مینووال بردن باشد نو آمره لیدن کن بفتح اول و کرلام بروزند و را بندن بیون نالبدن رذاری کدن و
 جنبیدن باشد نو آمره بفتح بیان معن غرامان و جنبان باشد بیون هر ک کان و بعضی از این حرکت هر کی را کفت اند که کفلاً
 در وقت چیزی خواندن کنند و مردم بهنکام اربعه خواندن با در محل نکرهنگی والند و غرمال سادر شود و بمعن لذان نالان
 وزاری کان و فریاد نان م میث واصل سپش بیزان است چه ناله باشد و الف و بیون در آنجا الف و بیون صفو است و
 و مبنیدن و نالبدن و جنبیدن را کفت اند و کوز خم شک و خبده و دوتاه کرد بله را پیز کویند و بمعن کمند م آمد است که بمعن
 نو باشد و لاغر و ضعیف را پیز کویند و بمعن آکام و موشیار و آکام و موشیاری م میث و اسجو را پیز کفت اند که نکثر میان
 زرد و بیو را بشد نو آمره لیدن بروزند رو ابندن مصدر بیان است که معن فریاد ناله کدن و جنبیدن باشد و بمعن آلمانه
 و آکامانه و بنا اله در اوردن و جنبانه باشد نو آمره جات بیون ناله جاد کر کان جان باشد چه نواهمع رعن و کد کان
 م آمد است نو آمره چکارک بفتح جیم فارسی نام نوان و لخی ای از موسیقی نو آمره خام کن باخای شطر و این نهاد
 از موسیقی نو آمره خسر و آن نام نوعی از لحن است کویند بار بدجه هم کدر فن بربط نوازی استاد بوره بنای تیون و افان
 خود را در مجلس خسرو پر پر بزیرها ده بود بمعن تظم نهواحت و ان صحیح بود مستن بزمیح و آنین خسرو این قسم افان را گون ران
 خوانند چه خسرو را پسند خاطر شده باهن نام موسوم ساخت و نوازی خسرو این هم کفت اند بجز آخرين نو آمره لیدن سر لیدن
 بیون ناله و فریاد کون و بانک بر اوردن باشد نو آمره بیان بر زدن سلطان بیان اراده و نوبید آمد و نوازه باشد و آلسک
 بذیث خاند را پیز کویند و شخص را پیز کفت اند که آئین نازه و هر یه نوی امداد کند نو آن بای فارسی بعند چویان سبده را
 کویند که از بید باشد و باشد را بای ایجد پادشاه زاده را سپه کویند نو آن واقع بفتح اول و داد بیز هم را خوش آبد و پسند طبیعت باشد
 و همه نو رسیده و پیش رسی دامضوساً عربان باکو، خوانند و هم چیز را پیز کفت اند که دیدنش چشم را خوش آبد و پسند طبیعت باشد
 آن ای ای طوفه خوانند و بمعن بخندن بتظر آمد است نو آمره بیک شوک نقاره را کویند که در اوقات شب و در نهار مانند
 و آن در زمان سکندر سه نوبت بود سید ازاله چهار کوئند و در زمان سلطان سهری بیخ نوبت شد بسب اند و شستان سلطان جزو
 بجهة ملاک او شانه حرمیکردند و سلطان را وزبند ضعیف و بخیف مدشدر را ایان آتمان نیز است و دیانته دزموند که هر

رثت نوبت آزادن را آوازه اندامن که سلطان فوت شد و دیگر می بینست و چنان که دندون سامران شنیدند و دست
از کار و بار خود کشیدند و سلطان بحال خود باز آمد را زامبارک داشت و پنج نوبت هنواختند و خیره بزرگ را پنهان کرد که آنرا
بار کاه خواستند و بعین پاس و محافظت هم آمد است و بحال و قصت را پنهان کرد و در هر چهار چهل و پنجم وقت و کوچت و موتبه باشد و
با صطلاح راعتقاد بر منان مریضه و شصت مزاوال بکنوبن است نوچه بیچی بردن نکنی تقاره چو را کویند و خبئه
بزرگی را که آنرا بار کاه خواهد شد و بعین خمین را کویند که پاسپايانان دران بوبت می بوده باشدند را سب جنیت را سب کونلای
پزکنند اند و بعین پاسیاهم آمد است نوچه بیچی بردن کوثر معروف است که مبوء نورس و هرجیز از بنان است که پیش رس و نور آمد
باشد و دختری را پنهان کویند که پستانها اند نور آمد و هنایان شده باشد نوچه بیچی سیم اول و قفع بای امجد نام و لاهه است از
زنکبار نوچه های سر بردن تو بکار معروف است و ان فصلی باشد از فضول اربعه و نام آتشکده بلع است و از ابرمل که اولین
برامک بوساخت و سقف و دیوار آزاندیشیا الوان آراسته که دانند و نام ماه درین است از سال ملکی و نام تختانه می است و
بعضی کویند همان خانه بزرگ که در بلخ ساخته بودند و دران عبادت آتش میکردند نوچه های سیمی باختانی در آخونام نوا
نام لعن پیش و هفتم است از سی لعن بار بد نوچه بیچی با ایام امجد بردن زدنی عشق را کویند و آن که امو است که در دخت پیچید
نوچه هایش با تای قرشت بردن او باش بعین سرمهد باشد بعین هبشه و دایم نوچه بردن عویج درخت کاج را کویند که صور
باشد و با جمی فارسی هم آمد است که بردن لوح باشد و بعضی کویند در حقیقی است شبیه بمنور نوچه بیچی سیم اول و ثانی
وابای امجد و سکون ثانی سیلااب را کویند و بعین فرشتم بغل آمد است نوچه جوان پر امداد را کویند که هنوز خطر
ند میله باشد نوچه سیم اول و سکون ثانی و معاوی پیغامبریت معروف نام که امی می است که در دخت پیچید
و بعین عشق و لبلاب و محل المسائیں کویند نوچه خطی عالم که کنایه از سبزه نود میله ایام هیار باشد نوچه بیچی سیم اول
وثانی و سکون دال امجد عددی است که آزانه بیچی تعین کویند و بعین بلزد و لرزد هم می است چه نوی بعین لزمه هم آمد است
و موضع اسفل را پنهان کرد که عران در خوانند و فارسیا کون نوچه که آملان بفتح اذل و سکون ثانی و دال و رای پیغامبر با
کشیده و بینون زده شاکر داند را کویند و آن دو سه پولی باشد که عیدان از جهت استاد بثاکر دهند و بعین آفرم درست آش
که نوی از این باشد نوچه که آملانی بفتح تنازاف ندیرا کویند که بشرا شخصی که مژده و خبر خوش آورده باشد بد مندو شاکر داند
بزرگ کویند نوچه بیچن کوثر پیشند اکویند که حادث باشد بعین فویهم رسیده باشد رازه پیدا شده باشد امام امداد بذات
نموده است بزمیان و بعین بدیع و پسند بد نیز آمد و نام پر منوجه هم می است که درست از اسینا که متارشد و با پیشتران لشکر
کشت که بد نوچه های سیم که بعد از نیزه است که اکویند که از جمله هم از منزه است نوچه سیم اول و سین پیغامبر بردن
او ستاد کسب کار از عجله برق و سهل بکار پسندیده که دن باشد نوچه بفتح اول و ثانی و ثالث بعین پیغمبر باشد که فرزند
زاره است و بعین عزیزیم که شد اند و بفتح اول و سکون ثانی که مواد را کویند که از جمله هم از منزه است نوچه سیم اول
وابای امجد در مشم نفس نهر المقداد کویند که بفتح اشد نوچه لاست که و قی اراده و مشم بعین نور اپیهد است که نشان اطفیانها
باشد نوچه لاست که بفتح اما دشتم بعین نور اپیهد است که نشان اطفیانها باشد نوچه لاست که بفتح ایمه و که بیچی بردن
می خوند ایمه هم و است که نشان اطفیانها باشد نوچه لاست که با ایاد و بونت سودا که ملزی باشد از بفتح که آنرا مانند بند و غریبان
نوچه لاست بفتح اول بیعنی هم ایمه ایمه را کویند که کمی از جان بسیم خنده و مدلایا و پیشکش و ایمعان پیامده و مژده کار و خبر

خوش بام کشند تقویت پیشین بکسر رای فرشت رفع بای فارسی اشاره بمحض رسول صلوات الله علیہ باشد تقویت
 بفتح اول و ثان و سکون ثالث و دال ایجاد معنی پیچ و ناب و پیش کرد و چیزی افتاد و نام افزایی است جو لام کان در آن چویل شد
 مدد و معلو لان پیغاس طوان کدم قدر که از پارچه باشد شود بدان چوب پیچید و شب و مانند و مند و مهیا و مهیا و
 دمیع اند و خش و چم آنها باشد و جملت و نادر و خصوصی را نیز کشند اند و معنی پیشند به دهد و مور و کلاه و پیشند که داشده شد هم آنها
 و نور پیراهن را نیز کشند اند پسون را من که آزا و اشکسته و بد و فند و فاعل نقد و دهن باشد که چنین است همچویه توید و اینها
 معنی هم هست همی بزید و پیچ و پیغم اول و سکون ثانی بجهول ثالث و دایع نام اصل شهر کاربرونت تقویت کرکی
 نامزد مخفف توید و پیشند است که بمعنی پیشیدن و طی کردن باشد و توید را نیز کشند اند را آن چوب باشد که اینها را با
 پیچید سکون کرکی بفتح اول و ثانی و دایع معنی پیراهن باشد که بعتری قبص کوپند و بعضی تئیه پیراهن را کشند اند و قبل از جمل رام
 سکون کشند و بعضی پیچیده و توید و پیشند هم آنها است تقویت کرکی پیشند است بفتح اول و ثانی مصدق توید داست
 و نشان ساختن را نیز کشند اند و بعضی نه کردن و کذا شتن هم آنها است تقویت کسای که بکسر ثالث و سین بالف کشند همی
 توید و پیشند و توید هجر و باشد همی توید بعض و توید بحث که توید المی است توید عذر آن کایه از توید همی و مردم است همی
 تقویت کشند که کایه از اشکار کردن و دیدن ظاهر نبودن و کشدن و الگات کردن و بین کشند که توید همی
 بضم هم اشاره بسیار دلایالت صلوات علیهم السلام است تقویت که همچویه بفتح اول و ثالث بوزن سیمچه تلاab و استخرا کوپند تقویت
 تقویت همیست که توید ایشان را باشد آنها است که آنها ایشان را باشد که توید کند سین اول بعنده توید
 بعضی توید باشد همی لفظی را از زبان بزبان دیگر متوجه شود تقویت همی توید توید و توید توید و توید توید و توید
 خاصه توید عاصه روز اول فروردین ماه است که آمدن آنها ایشان را باشد که توید عاصه روز ایشان را باشد که توید
 در این روز خدا ایشان عالم را آفرید و مرمعن کوکب در اویج ندوی بودند و ایشان هر روز قطعاً از لحل بود در این روز حکم شد که
 سپرورد و در آینه دادم عزادار این روز خلق کرد پس بنا بر این این روز روز توید کشند که جشید که اول همی نام داشت
 و عیان اور امنوشه سکون کشند سپر عالم سکون چون آن را بایمیار سید فرمود مختصر صی را در بجا بگذاری و بعیان بشرق که از اند
 رخود ناج مررسی برس زمامه بران نهشت نهشت همین که آنها ایشان طلوع کرد پرتوش بران ناج نهشت ایشان شعلی در غایب روشنی
 آمد و میان ایشان شاد میشدند و کشند این روز توید و چون بزبان همچوی شاعر راشید سکون کشند این لفظ را بایم از نیزند را در را
 جشید خواندند و جشن عظیم کردند و این رسم پیشند و توید خاصه روز بیست که نام آز و خسرا را است ران ششم فروردین
 ماه باشد و آن روز جشید بیحت نهشت دعا کارا طلبید و رسماً آنها کشند و کشت خدای همیار اخلاق کرده باشد که با آنها پاکیزه من
 بثوابد و ضل کبند و بسیاره و شکار مشغول باشد و مریال در این روز همین مستود عمل نمایند و این روز دنیا بر این توید خاصه
 خواند و کوپند اکاسه مریال این روز عاصه ایشان روز خاصه کشش بعنده باشد حاچه ایشان را برآورده و میگردند این روز
 و بعیان را اعنده فرمودند و بعیش شادی مشغول بودند و مغرب آن پیروزی است تقویت همیزی که توید که توید خاصه است کشش
 نزدین ماه باشد و نام صدای بیست از موسیقی تقویت همیزی خاصه کشش بعنده باشد حاچه ایشان را برآورده و میگردند این روز
 تقویت همیزی خاصه کشش نزدین ماه است و شرح و بسط آن در لغت توید مذکور شد که توید تقویت همیزی که توید خاصه است کشش
 از موسیقی تقویت همیزی عاصه ایشان اول فروردین ماه است که شرح و بسط آن در لغت توید کشند تقویت همیزی بفتح اول و ثالث و سکون

تان چوب را کویند که سف خانه را بدان پوشند و یعنی اول سروفت و آن از عیان ملائکه شمر کویند با گایپنده توکر همان
 بفتح اول دهای بالف کشیده بر زدن هر یهان معنی نور را مانست و آن چیزی باشد که شخص بضم مخفف وار مفان لز جان بیاورد و شعر را
 بز کویند که شر ابر سر راه آورد و در خدمت اکابر و سلاطین خواستند و مژده کان و خبر خوش را می کویند و صد و جایزه شعر را م
 کشند لذ توکر همانی بعده از نیم ساعت که مخفف وار مفان را مخفف وار مفان و راه آورد و مژده و خبر خوش و صد شعر مانند توکر همانی
 بضم اول و فتح نای قرشت بر زدن پوشیده بعین در بیمه و صور کرده و بخاطر آورده توکر بضم اول و سکون تان مجھول و نای
 نقطه دار مخفف منوز باشد در خشت صنوبر را کاج را بز کویند توکر بضم اول و سکون تان مجھول و نای مارسی بعین در بیم
 نوز است که کاج و صنوبر باشد و بعضی کویند در خشت مانند صنوبر که پوسته سبز و حرم است توکر همانی مارسی بعین در بیم
 بر زدن او تادنام دهی است در خرات از اراضی طوس و در آنجا بز کی آسوده است توکر همانی کان چمن بعین نور سکان چن ا
 که ها عاد شاهمان و مبده و کله ارشک و همانا توکر که جز باشد توکر همانی باز ای مارسی بر زدن سوزان نام در خانه ایست با هیب
 و شور بسیار و فرباد و صد و بانک سهند را بز کویند توکر همانی باز ای مارسی بر زدن سوزن در خشت صنوبر و کاج را کویند توکر همانی
 بفتح اول بر زدن لز نای بعین توکر کشته باشد توکر همانی بضم اول و فتح نای مارسی بر زدن روزه کیان جاسد را کویند توکر همانی
 با ای میهول بر زدن طوس قوح را کویند و تقبید هر زدن و کشکوئی شخصی کوون را بز کشند لذ توکر همانی بضم اول و سکون تان
 مجھول و سین پنقطه و فتح توکر مدلای کیمدا کویند که دکلو بیجید توکر همانی که با ای میهول بر زدن بوسه قوح را کویند و باین همینه
 باشین نقطه و دم آمد، است توکر همانی بفتح اول بداری قرشت بر زدن لوزه بعین بحث و باید باشد توکر همانی بضم اول بر زدن
 کوش مخفف نوش است که از شبدن و کوش کردن باشد و بعین نوشیدن را شامد و کوار او ساز کارم آمد، است و امر این دو
 سرمه میثیجی کوش کن و بیشو و بیوش و بیاشام و بیعنی ماعلم متن که کوش کشته و شوند و آشامد و نوشند باشد و بعین
 کوارا باد و نوش جان بادم کشند لذ و تزال و بانم رشید و مسل دام کفت اند و کلیه از آب بیوه و حیوه که بعین نذک باشد متن
 توکر همانی بعین لوله بر زدن دعا باین از نیست که باد شاه برع بوده و آب جانه بز کویند توکر همانی بفتح اول بر زدن بعلاد نام
 شهریست من خیز و بدین سب سفوب میتوان ایست توکر همانی بفتح اول و ستم خامس که دال باشد و سکون رای قرشت
 را و نیست کان که پیشتر سفید کان کار فرمایند و معدن آن کوی است در نواحی هر قند و هر زکوی ایست در زمیکی و میدان که
 از توابع کرمانست و میان کوه غار بیت و ازان فارمخاری برآید و بخود میشود و این قسم همیز بزان نام است و قسم دیگر از داشت میشود
 پری و کلخ حام ماصل میشود و آزار ارباب صفت عتاب و نظر طاہر و مشاهد کویند و عیان ملح بونیه مخواسته سفیدی چشم را آنچه ایست
 توکر همانی باز ازال نقطه و از بعین آذر نوش است که نام آتشکده دویم باشد از جمله مفت آتشکده فارسیان نام هم بلوانم بوده از
 ده مرید المثل این بعین اول بیهای هر زن اول نای توکر همانی باکی باید بز و زدن از نداد نام پرده ایست از نواحی
 بکار رک و آن رم تقدیر میکنیست اند و میبقی توکر همانی باکی که بفتح وال بعین نوش باد است که چه عه از نواحی چکار رک باشد توکر همانی
 بفتح اول و ثانی و سکون شین و نای قرشت ماضی نوشتن است بعین فوچید و درین بعید و بکسر اول و ثانی ماضی نوشتن ای
 بعوکنایی که دو قدم منود و بضم اول و سکون ثانی مجھول و دال است و دایع ماضی نوشیدن بعین نوشید و آشامد چه دعا مارسی وال
 دنا مرید بزم بندیل بیا بند توکر همانی بکسر اول و نای سروفت که چیزی نوشتن و کتابت کوون باشد و بضم اول هم بتکر آنها است
 و بفتح اول و ثانی بعین در بند و بند و طی کوون و پیچیده باشد و بر زدن دو هنچ بعین نوشیدن و آشامد باشد توکر همانی
 بکسر

بکسر آنکه ثانی معنی کتابت کرده شده و قم نموده و بفتح اول بمعنی پیشیده و درین دسته باشد توپش خوش بعین فوتنام بعد
 پنجم است انما همچنان مملک توپش کی امر قرآنی باز مرد اکونیند و یکی از نامهای شرابت و معنی کویند و نوش دارد کتابت از
 شرابت نام مسحی میست تقویت شیر و لآن مخفف نوشیر و انت واو معنی دست و دست انان درست انان نام معنی جبرئیل است
 و معنی عادل میست دنام پادشاهی میم بود که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم و آله و سلم که صاحب مذهب ایام زیارت
 مشتاد مزارکش از تابع ایام یا میهم نوستار و کوشکی که از ایوان کسری کویند بنا کرده است در عربان ابو شیر و آن خواسته شیر باشد
 ایجاد توپش کیا بکسر کاف فارسی رخستان بالف کشیده غلصه را اکونیند مازانزی باقی کوئی نوانند مرکز کیکشیت از روی پیش
 تا بکمال از کنندگی مادر عقرب و عجیب کوند که این باشد توپش لکیتیا بفتح کلام و باعی ایجاد رخستان رسیده و نون بالف کشیده
 نام نواپشت از موسیقی توپش کشیده ایم بروزن نوشته میم کوارا و کوارنده باشد توپش بفتح اول و نالث و سکون ثانی
 واو معنی خادیث ماشد که دیده ایم است توپش که بفتح اول و نالث و سکون ثانی و ظهورها پادشاه نوجوانند اکونیند و نوادا
 رام کفتند اند و بضم اول دنای مجھول و خنای ام اخفف ایوه است که معنی نوش و نوشاد و نوشی و نوشمال و حرم باشد و معنی عمود
 و پیمار داشتن میست و قویز فرج را پیز کویند توپش که و لآن مخفف نوشین و انت بین جان شیرین چه نوشین معنی شیرین
 در روان چارا اکونیند دنام پادشاهی میم بوده عادل که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم که توپشین بروزن شیرین بسوی کوارا
 و شیرین باشد و مخفف نوشین هم میست که کوش کردن و شنیدن باشد توپشین آیا که معنی شراب کوارا باشد پدر توپشین
 معنی کوارا و باده شراب را کونیند نام لحن پیش و مثمن است از سی لحن باری و دنام نواپشت از موسیقی توپشین مرد و لآن
 معنی جان شیرین است چه روان بمعنی جان و نوشین معنی شیرین باشد توپشین که بروزن نوشینه میم نوشین باده است که
 شراب کوارا و نام نوانی باشد از موسیقی توپ عرف سان چمن معنی نوزاد کان چمن است که ایمه ایمه ایمه ایمه و کلها
 و شکوفه ایان نوشکنند باشد توپ عرف سان مرغنه کتابت از رخستان شکوفه کرده باشد و آزان از مردم شاهزاده و نویزه سان
 بهارم میکونند توپ عز بروز نام موضعی است ز دلیل بدشت بجان توپ سینم اول بروزن صوف صدان که از کوه
 و عمارت عالی و حمام و چاه و غیره باز کرد و دشود و غوفان را پیز کونید که از کنست جانوران و مردم خیزد و آزاد فرید کردن سکه
 مر کفتند اند چه مر کام سکت بالک زند و فرید کنند کویند سکت می بودند و بفتح اول در عربی معنی کوهدان شتر است و دراز را پیز
 کونید که دستقابل کوتاه است توپ فاعع بضم اول و فای بالف کشیده و بین نقطعه دار زده نام شهری و مدینه است توپش که
 مخفف نویشم معنی پنجم باشد که از افتدان است توپ فیضی مخفف نیومنی معنی پنجم باشد که از افتدان توپ فیض
 کوهد شور و غوغاء و صلا او آذبلند را کونید توپ فیض کن بروزن کوشیدن معنی غزیدن باشد در میم خودن و شوریدن مردم را
 پیز کونید و معنی صدا کردن باشد عموماً صدان که از لبیاری مردم و جانوران دیگر هم سد خصوصاً و بیری هنر از نوانند
 و معنی جنبیدن می بظر آمد است توکلت بفتح اول و سکون ثانی و کاف سرتالم و سر کاره و خبر وستان و خار و آمن که بفتح
 سونه صکم کشید رسربیز که پیز باشد و بعضی هر چهارگان ایکشان و متقارن رفان را پیز کفتند و معنی منقاد و معنی ایمان است
 توپ کی چشم اول و قم کاف و سکون رای فرشت نام پادشاهی بوده است و پیا که میلان را پیز کونید توپ کف ام کم بفتح اول و ضم کا
 نامی بروزن که شماره مرزه کوی و پر کوی را کونید توپ کنند با اثاث مجھول و کاف بعدن موبین نویسته و نویخته اند اکونید
 توپ کوکه مرخ با اراده بوزن و معنی توکنار است که مرزه کوی و پر کوی باشد توپ کوکه شق بضم اول و کفر کاف فارسی بعدن

بروزن بوفوش نام پادشاه جزیره طرطابپوش است رآن جزیره بوده که عذرداران جزیره افتاده بخات میباشند
 بروزن غول متقارن رفرا کویند و کرد آکردهان را پیشکشند اذ راولد نایره صراحی و مشربه راهم کویند و کدن مراجی آنکه این
 لفظ که بروزن لوله معنی کلام است مطلقاً اعم از آنکه کلام خالق باشد یا غلوق و معنی قول مم آمد است که در بر این قاعده
 لفظ حرفیست از حروف تایپی بحساب بعد پنجاه عدد داشت و شنیده بخت را پیشکشند و معنی آنون در عالم و هیئتی
 در الفعل معالا باشد و چاه زخنان را پیشکشند و در عربی معنی شهر و کانه شمشیر و مرکب دیگری و مرات مركب دیگری باشد
 نام شهری و مدینه میث و با استلاح ارباب معا ابرورا کویند که عربان حاجب خواسته توئیند بروزن سمندا سب
 کویند مطلقاً و عربی فیض خواسته و معنی هر یزد و نله و یزد و باشد عموماً اسب و استر یزد و را کویند خصوصاً و پیش
 و شامل و خبر آورند و مردم یزفهم را پیشکشند و نام مکانیست که آتشکده بروزن در آنجا بود و نام کوئی هم میث و نام ساراز
 بوده ایران که بر او فرمان نام داشته و پسند را پیشکشند را آن نخواست که بهمه دفع پشم ذخم سوزند و هم صدار آوان بلند
 آمده است لفظ ندوگانه بالام در آخر بروزن سقوط و معنی بنیره فرنند باشد که فرزند فرزند زاده است عموماً پسر پیش زاده
 را کویند خصوصاً لفظ ندوگانه بروزن و نله معنی اسب جلد شند و یزد و هر یزد و نله و مردم یزفهم و نخ پسند باشد و معنی
 حرکت کشته و فریاد زنده و لوزنه هم آمده است لفظ سیا ایش با اختلاف بالف کشیده بروزن سر و ناز شخصی را کویند که ناز
 بعرصند آمده باشد و سالک متندی را پیشکشند اند و تغیر پسندی هم میث توئیش با همه در بالای داد بروزن سبو غریبی
 تغیازه را کویند لفظ بفتح اول و ثانی معنی پیش زاده است که فرزند زاده باشد و پسندی هر چیز نزد را کویند و معنی حادث هم
 که در برابر قدر است و بضم اول بروزن کوه معنی شد باشد که عربی لشمه کویند لفظ پیش بکسر اول و ثانی بختان کشیده کلام خدا
 و مصحف و قرآن مجید باشد و بضم اول پیش زبان معنی آمده و بفتح اول معنی تجدید و ناز که باشد و معنی زادی کن و بلوزی و لزان
 شوی بمحبی و محنی شوی هم میث لفظ یا آن بروزن کویان پادشاه زاده را کویند و زکان مملوک و سلامین را بدین نام
 خواسته و سبدی یا طبقی را پیشکشند که از پوب بید باند باشد لفظ پیش بفتح اول و ثانی بختانی بجهول کشیده و بضم فارسی زده
 که ام است که بروخت پیچد و عربان لبلاب و عشق کویند لفظ پیش بضم اول و ثانی بجهول بروزن کویند و معنی بلزند و بنا العدو
 کند و باثان بجهول بروزن اسید مژده و مژد کاف و خبر موش و هر چیز کسب موظمالی شویش و بشارت مادن بعنیافت و همانا
 و اسید ایز که و ایند و داده کردن بخدمات دهوانی و کارها بازد که باقی و نامه و معنی محرک و لزان شد و لوزند هم آمده است
 لفظ پیش کن بروزن دو پین معنی زادی کردن و نالبدن باشد و معنی حرکت کردن و جنبیدن و لوزند هم آمده است که فرم
 بروزن خبده معنی لزبه و جنبیده و نالبده و زادی کرده باشد لفظ پیش بفتح اول بروزن قدری لفظی است که آزاد و عربی بمحترم کویند
 همچنانکه کویند بتویم دیدن شناخت بمعنی بحصن دیدن شناخت لفظ پیش بروزن موبیک شاخ ترستانه کویند که آزاد و بفتح
 باشد و عربی سرع خواسته لفظ پیش باثان بجهول بروزن مویین معنی اول نویان است که پادشاه زاده باشد و مملوک و
 سلامین را که خویش و قوم و فرایت پیش باثد زکان سلامین خود را بدین نام خواسته بیان
 بیست و سه هزار نفر از مأتمیل بر هفتاد کنایت کنایت کنایت
 شمارت کویان مدینه و بلد خواسته مجنون شاپور که بنشاپور است چون شهر شاپور و نهادند معنی شهر آوند چه در آنها
 نزد و ایان بسیار میگذرد اند و اینها نام میث پیش بند و بکذار و بفتح اول معروف است و بیان عربی نشسته کویند
 و بضم

و بعض اول و نهم و هاعده بیست که آنرا بر پیش میکویند را شاهه بر سر ملک و در سوراخ قالب آدمی باشد که آن در سوراخ
 کوش و در چشم و در سوراخ پیش و پیراست و بفتح اول و مقایی ثانی آغازه معجزات میگند مجهو شاما
 در بز کاره در روی شانه و تفسیر لای نقی عربی مم میگردند میگذرد ماضی فعادت که معنی کذا شتن باشد و بنیاد و پشت
 و خلفت و طبیعت و باطن را نیز کویند و بفتح اول معنی طرز و دوش و هر سه فعادت باشد نهایی که بعدن نهاد کی جامد و لباسی با
 کویند که در روز گماع بد و در روز میگاهد و در دین مردمان بدل پوشند و بغير از این روز هم در جان بسته نکاهه را دارند نهایی
 بفتح اول بر دن بهار بخفت ناما را است که چیزی تحویل دن از یامداد باشد تا مدت از دن و در عربی از وقت مطلع صحیح ماد
 تا وقت بر آمدن آن شاب و بچه زر چال و سنت خواره را نیز کویند و بگذر اول معنی توں و پم دکامش و کداش تن باشد و باهن
 معنی بفتح اول مم کفته اند نهایی که بفتح اول بر دن هزاره معنی ناما را است و آن طعامی اند که باشد که بدان ناشتا کفته نهایی
 بر دن هزاری معنی نهاره باشد که طعام اند کی است و بدان ناشتا کفته نهایی میگذرد که چیزی خوره
 اند که باشد و بگذر اول معنی کذا هست و کاستن بدن و تسبیدن و راهنم کردن و باهن معنی بفتح اول مم آمده است نهایی
 بعدن کذا بزی و کوستندی را کویند که پیش پیش کله کوستندان براه رود و بغيری کاز خوانند و بطریق استماره برسوران و
 پیشوا بان قوم الملاوی کنند و باهن معنی بفتح اول مم آمده است و بگذر اول معنی توں و پم باشد و این تسبیدن و راهنم کردن مم
 نهایی پد بعنی تسبید و راهنم کرد نهایی میگذرد معنی تسبیدن و راهنم کردن و پم بر دن باشد نهایی میگذرد
 را کویند نهایی آن بگذر اول بر دن رسال درخت موزون نور است و بتوشانه را کویند و بعنی بیرونی هال و بتوشان هم آمده
 و بمعنی شکار مم میگشکار کاه رانهال کاه مم سکویند نهایی کاهه بر دن و معنی شکار کاه باشد و کشنکاه صیاد را نیز کویند
 نهایی اکه بر دن و معنی شکار که باشد که بخفت شکار کاه و کشنکاه باشد نهایی آن بگذر اول بر دن پیال درخت موزون نور
 باشد و شاعه هاد رخنی را نیز کویند که صیادان بس آن جامها کهند بینند و برجای این فروبرند اینجا نوران ازان مم کرد
 بجانب دام آبند و معنی شکار کاه و کشنکاه باشند نهایی آن که بگذر اول بمعنی شکار کاه و کشنکاه باشد
 چه نهایی معنی شکار مم آمده است نهایی آن که بگذر اول و قطع کاف فارسی مخفف نهایی کاه است که شکار کاه باشد نهایی
 بفتح اول و کسریم بر دن سلامین بعنی آمنکر باشد که عربان حلا دمکویند و باهن معنی بجذف نون آخرم بتظر آمده است که نهایی
 بر دن نهایی باشد نهایی آن پیکر لتن بفتح ای فارسی کنایه از فرشندگان ملا بکد باشد و چن و پری و امثال ایشان را نیز کویند
 نهایی آن خانه بر دن سیان خانه کجنه و غریب را کویند که در میان ده بیوار را کوشه خانه بسانند و خانه را نیز کویند که در زیرین
 سانندیمه تشن در موآما کم و بغيری هم و غواند نهایی آن که بفتح بفتح دال دای بفتح طه بعنی نهایی خانه است که کجنه و غریب و
 خانه زیرین باشد نهایی آن بکسر اول و قطع و او سکون نون دال ایجاد بعنی شهر آند چند بعنی شهر باشد و آند تلویز و
 ازان را کویند و دران شهر بسیار میگشند و بعنی شهرستان مم آمده است و بفتح اول مم میگردند که بر دن دمادند باشد و آند
 از عراق چم است و نوع آن شهربوده و آزان و مادند میگشند و بعنی نوع تخت و نوع سند چه بای بخت نوع آبوده و آند
 بعنی تخت و مسد مم آمده است و بکثر استعمال نهادند شده و نام شعبه هم میگردند از موسیقی نهایی ملدي بکسر اول بگند
 که اندی منسوب به اواند را کویند و نام و نه مم میگردند از موسیقی ماهن غواص نهادند مذکور است که شعبه موسیقی باشد نهایی
 با ای ایجد بالف کشیده و بیم زده کنایه از ناسیان است نهایی پایه ای با ای فارسی بالف کشیده و قطع مخنان کنایه از ناسیان است

و بعیق منبر فطیبان م است که بالای آن روند و خطبه خوانند نه پس بکسر رای فارسی ناسماهارا کویند و آنها را آبای هلوی خوانند و صفت کوک را با دو عقده راس و ذنب نه کشند از نه پس که بفتح بای فارسی و دال ایجاد معنی اول شده راست کند آنها باشد نه بجهیز بودن همیز معنی پیجیدن و پیچ و ناب باشد نه حجر که کایه از آسمان است و نه مجره که هر چهار حضرت رسالت بناء صلوات الله علیه و آله و سپه و نه حصار است که کایه از ناسماه باشد نه خوش بفتح اول و خایی نقطه دار و با او معدله و سکون شن قرشت تاک دشی را کویند و آزاد بزی که متا البصائر فوایند و نه خوش جهت آن کویند شکم سهه آن در زستان خشک نمی شود و بیاره اش بر دست پیجید و خوش آن زیاده بگرانه نمی شود و در اول سبز و در آخر سرخ می شود و کل آن لا جهودی می باشد علت جرب و مرعلق و پیکر را که در نظام مریدن باشد نافع است نه هر لیلاق بکسر رای فرشت و فتح هزه رو دخانی است در ابلاغ که دارالملک خطوار اینور است کویند هر که در آن رو دخان غسل کند چون مجنوب رو دخان مخلص کود دند نه لیلاق بضم اول کنانه از ناسماه است هر لیلاق بفتح اول دوا و بوزن صفت سالم نام اصلی کمتر است و آن دلاهی است در هند و نه هر لیاق بوزن دمر و آن نام شهری و مذهبی است نه کچع بوزن همچویی که آن رونم را از دفع جدا کند نه سپیچه کایه از ناسماه است چه آسمان از سهر هم سکوند همیشتن باشیم پیقطه بوزن کرفتن معنی همان دن و کذاشتن باشد و باهن معنی باشیم نقطه دارم آمد است چه سین و شین در فارسی هم سندیل می باشد همیشکل بفتح اول و شین نقطه دار بوزن جدر ل صحرای است که شفافی باشد نه شیر ل لا کایه از ناسماه است نه حجتی فتح که هر دو تن معنی نشتمان است که ناسماه باشد نه طارم بمعنی نصفه کرد و لست که کایه از ناسماه باشد نه طبق بمعنی سلطان است که کایه از ناسماه باشد نه هفت بکسر اول و ضم ثانی ماضی هفتمن است همین پنهان کرد و بعیق پوشیده و پنهان هم م است و بعیق مصد و نیز آمد است که پنهان کردن باشد و خلو تهانه ملوك و سلاطین را هر کویند و جهانی و موضعی رام کشند که در میان دیوار یا همه دفعه کذاشتن سازند و نام شبدهم م است از موسیقی نه کیق بفتح اول و سکون ثانی و قاف رسنی را کویند که پیوسته در آب می باشد و بعری کفرن الماء و جرجیر الاء و خوانند نه قصر بمعنی نطبق است که کایه از نفالات باشد نه کاخ بمعنی نقص است که کایه از ناسماه باشد نه کل بفتح اول و سکون ثانی و لام نام بکار از همان زان تو را ان باشد نه هماصر بفتح اول و هم بالف کشیده بوزن رموار بمعنی بزرگ و عظیم و بسیار و پنهان است و افزایش کار و مدد و بکبار کی باشد و بعیق کار بزرگ و عظیم و مرچیز اسیار عجیب و پی انداده و بمعنی مشکل و دشوار و عجیب که از شعب کردن باشد هن آنها است و همین معان بازای نقطه دارم م است که بوزن شهناز باشد نه همچویی فتح هم فارسی کایه از نفال اعظم آن که عرض باشد نه مقرن کایه از ناسماه است نه هنیه ای ات در زمان جهان که ری بضم اول و ثانی و بای ایجد بالمشبه بوزن بزرگان در درجای دیگر بفتح اول و ضم ثانی در اخذه بکسر اول و فتح ثانی بمعنی سر پوش ذیل و طبق و سور دامثال آن باشد نه هنیه ای بفتح اول و ضم ثانی بوزن شفقت و در درجای دیگر بفتح اول و ضم ثانی در میبد الفصل لا بکسر اول و فتح ثانی و بای ایجد بمعنی هفتابان است که سر پوش دلیل و طبق و سر پوش تور باشد نه هنیه ای دلیل که بکسر اول و بای ایجد بوزن سندیل هن پنهان و دهنه و مرچیز پوشیده و پنهان را کویند نه هنیه بکسر اول و سکون ثالث و هم جوال را کویند و آن طوفت که آن موی دلیل باشد دارد و کندم دامثال آن در آن کشند نه هنیه در که بکسر اول بوزن سکنده و بمعنی همان دهه است که همان خان

و مخزن و کنجه باشد هنگات بروزن پلناک صاحب موقی الفضل امیکو پیشیر آپی است و بعضی دیگر میکوبند مانند ملائست
 آپی ببورت سویه ای عطولش زیاده بر پا ترده کزی باشد و اکار او را آفون نزد ناشست که مشهود و پشت وی مانند بیش
 باشد و در چیزی خوبیدن نه اعلای او هر کم میکند بغلان جانویان دیگر و کوبند بینه در کرانه آب و در زیر ریل هندا
 بیضند که آب بجان رسید مجده هنگات شود و اینجا آب نزد سقنهور کرد اکر پوست آزار در قریب نیکرد اند پس بیا وند و دیگرها
 آریزند نکرک در ان قریب ساردار اکر قتلزد را از رو غعن او چرب کرده در کارتا لاب روشن کشند و ذغها را زیاد نکنند و اکر ملدی از نیمه
 او بر پیشان فوج جنکی مالند مر فوجی که در برابر آرند بکرند و کنایا نشیع و قدر باشد و عراان نسایع خوانند هنگات کان نیام
 کایا باز شمیر که از دل غلافت هنگات نیز هفتان کایا باز شمیر آبدار است هنگات سبق بقیه سین سعمر و سکون
 باز ایجد و زای موز کنایا نشیع و شهر مند است هنگات سیا که بعین هنگات نیز هفتانست که بقیه و شمیر آبدار باشد
 هنگات نلک کنایا باز برج هولست و برج سلطان رام کشند اند هم و هم که سین ادل و ثان و بقیه دال ایجد بعین زیور و آرایش زنا
 که آن سرا ویز و کوشواره و سلسله و حلقة بینی و کلوپند و از ویند و دست بر مجن و انکشتر و خلخال باشد و مردم فت رانز کوبند
 و آن سرمه و سرمه و سرخاب و سفیداب و فال و زرورق و معا باشد هم و هم سین ادل و دار مجھول بروزن حضور نکاه که د
 از دری نهر و غصب و خشم باشد و بعین کاه و پشم م بمنظرا مده است که بعی پ رویت و عین کوبند همیشیب بکراول بعده
 فرب بعین زین و پم باشد همیشیب بقیه اول و کسرنای بروزن رسید ماسنی هبیدن باشد بعین چم خورد و اند لیش کرد و لذا
 و نوعی از خوردان هم میست که از مقرون نظرل بار دز کب کشند همیشیب که نیز ای همیشیب در سوراخ لذاری و زیان آدری چند نواد
 بعین سوراخ زیان باشد و کنایا زاین است که سعد و م سازی و پی شان کردان همیشیب کشند بقیه اول بروزن رسیدن
 بعین اند لیش کردن و غم خوردان و هنادن و کذاشتن باشد و باهن معنی بکراول هم آمد است همیشیق با اراده آفریدن
 و معنی همیشیب که نس و پم باشد بیان بیهیت و چهارم در زیانی ای عطی شتمل بر بکصد و همیشیع
 لفک و کنایت همیشیب بقیه اول رسکون ثان مخفف نای است که مزمار و ملقوم باشد و فلم و کلک و نی شکر رانز کوبند
 و بکراول افاده لای نقی میکند نیا بکراول و ثان بال کشیده بعین جد باشد مطفقا هواه بد دید و غواصه مادر و بعین
 برا در مادر که غالوب اشند و برا در بندل هم بمنظرا مده است و بعین بند و عظمت مریزیم میست نیا بک بقیه اول و باز ای ایجد
 بعین نوبت باشد و باهن معنی یک حرف اول باز ای ایدم آمد و کشند شد نیا مریست بقیه اول و رای فرشت و سکون سین
 پی نقطه و غوفانی بعین شوانست و از دستش نیامد نیا ایش بکراول بروزن جاز حاجت و احتیاج را کوبند بعین جمده
 و محاج و آرز و مده آمد است و مهل و غواصش و اظهار محبت و مخفف در ویشان رانز کوبند و بعین بخط و فلا و شر و هر من
 و بلذت خوردن طعام م میست و بعین دوست در مقابل دشمن و در جای دیگر درست در برابر شکست و در لخته دیگر داشت
 در برابر هموار نوشید شده بود و میجیک شامدند اشند نیامز لرم بقیه اول و رای فرشت بروزن نیا ایم معروف است
 بعین آزارند هم بعین آزند شوم هم آمد است نیامز و هم کند بقیه رای و سکون را و بعین نیان مند است کهحتاج و مهند
 باشد نیامز تی بروزن جازی نام طایفه ایث ازانهان و معشو و محیوب در وسندار رانز کوبند نیامز نیا ایان بروزن
 جماز بان بعین حاجتندان باشد و کنایه از عاشقان م میست نیامز بکشند بقیه اول و دال و سکون نون بعین نهد و آمنه
 نکردن نهد سب بطری چهزی در از تقویت باشد و بعین پنکنند و بینداختن و ناله نکردن و نیاله نیان م آمد است

پیا کار باکاف نارسی بردن بیابان مبعنی اجرا دیده شد پیا آم بکسر آلل بردن نام مبعنی غلاف
 شمشیر است و میان وسط شیخ و غیر شیخ رایز کوبند مرچین باشد و مبعنی تقویذ هم بنتظر آمده است رچوب بن هاشم را
 بیز کفته اند آن چویست که بر زپکران در وقت شیار کردن بدان چسبند و زود کشند ناکاراً آمن بیشتر بزپکان فرد و در زپکان
 بیشتر بشکاند و هشیش چویست که بر کردن کار و زاده کشند پیا کشش بردن ستایش مبعنی آفرین و محبین و دعا کش
 باشد که از روی شیخ و زاری کشند و مبعنی هم روان هم آمده است پیکار آلت شیخ اول و باعی نارسی بردن احوال نام محلی
 و جاییست که مشک خوب از آنجا آورند نداشتن مثلث نبینی مثلث پیکار آلت بیشتر اقسام آن پیکار آلت
 لام بالف کشیده بردن مردم است که بیش از شد که در خواب بر مردم افتاد و عربان عبد الجند و کابوس خواستند و مبعنی صرع هم آمده
 و آن ملئی باشد معروف پیکار اول بردن که رایت نند و پانزده آلت را کوبند و بیری پاره خواهند نیک کم شیخ اول و داد
 پیغاطه و سکون ثانی و هم نام زیمان است که پدر سام جد رسم باشد پیکار اول بردن پر فرج مبعنی مکر و حبله و سحر و
 افسون و طلسیم و جادویش باشد و بعضی کوبند پر فرج مغرب هنوز است پیکار اول بردن و معنی پر فرج است
 که سحر و سحری و افسون و افسون نکری و طلسیم و مکر و حبله و فسون باشد و همچوکای هرچین رایز کوبند، رایج مرتبه اول فناش
 باشند و نه غال نتش و طرح کشند و بقیه اول هم آمده است پیکار اول بردن پر فرق پیکار اول بردن سکون ثانی و ثالث و نون بروکشند
 و بدال زده مبعنی نکر و بنتظر است و اذل شمعون نکریست باشد همچوین باشند حقیقت چیز ما بگو و خیال پیکار اول بردن
 پیکار مبعنی زند و قوت و توانی باشد و مبعنی تقدیر هم بنتظر آمده است چنان که کوبند بر مردم بیشی بر مردم تقدیر پیکار و مکنند
 مبعنی نوان و خداوند و زوقوت و قدرت باشد نیز پیکار اول بردن سکون آفر که نای قطعه دار باشد نام شهریت مشهور
 که در آن آمنکران نباشد و نام شبیدم میث از موسیقی پیکار اول بردن سکون ثانی و زای موز مبعنی دیگر است و بیری
 اینها کوبند و مبعنی بعد از آن هم بنتظر آمده است پیکار اول بردن بنا نیاز کشیده و بزای نارسی زده کیا هو است که در رخت پیچید و بیری
 عشق کوبند پیکار اول و فتح نای قطعه دار معرفت و بیری سان کوبند و علم رام کشند از پیکار (آشیان)
 کنای از شاعم آتاب است در وقت طلوع آتاب و غروب آن پیکار یکفت که نای از آتاب عالم اتاب است
 پیکار خطيه نوعی از نجه ها باشد و بعضی کوبند پیکار راست باشد مانند خط استقیم پیکاری باشی پیغاطه بردن
 بیداری سپاهی و لشکری را کوبند و این قسم دو هم است از چهار قسم طوابق انان که جشید قرار داده بودند پیکار آن
 اول بردن سیلان نام ماه مفتر است از سال رومیا و باران آنوقت رایز کوبند و مدت ماندن آتاب در بیرون نیز
 نام ماه دویم باشد از سه ماه بهار و مبعنی نی مانندم میث چند این مبعنی شبید و مانند بود و بکسر آلل مبعنی خلاف و مخالف
 باشد نیکستیک بکسر آلل بردن سکون ثانی و ثالث و فتح بای ایجاد مرتبه و رسند و چینه دیوار کلین را کوبند که در وی هم کشند
 نیکستیک بکسر آلل بردن سکون ثانی و ثالث و فتح فوتان مبعنی نیست باشد که عربان نایش کوبند نیکستیک بردن کبو
 نشتر مصاد و جام باشد را آن انسو یام سیکوبند با این ای ایجاد مرتبه و رسند و چینه دیوار کلین را کوبند که در وی هم کشند
 بونای میوه ایست که آن ای ایجاد مرتبه و رسند و چینه دیوار کلین را کوبند میگویند کارد و خیز و نیش
 خبر و پیش مار و عقرب و پیش دندان دامثال آن و مبعنی نیست ای ای ایجاد مرتبه و رسند و چینه دیوار کلین را کوبند که بیری سیم خواسته و نوی
 از هر مام میث که آن ای ایجاد مرتبه و رسند و چینه دیوار کلین را کوبند میگویند کارد و خیز و نیش
 پیش دندان دامثال آن و مبعنی نیست ای ای ایجاد مرتبه و رسند و چینه دیوار کلین را کوبند که بیری سیم خواسته و نوی

نیزهند و مدد و آنست رنام شعبه میت مشهور بینش ابودل نیشان بعدن بیجان بعنوان ثابت نیشان که اثبات جهول
 بر و زدن کیلک دار و فرض دارد اکوپند نیشان که خط بکسر رای فرشت کنایه از خط سبز است و آنرا پسکرند که مقدم کشند اند که بجهانی
 ملای معلق الای اید باشد نیشان که بکسر اول و هم و سکون ثانی و ثالث و نون بلطف زند و پازند زدن را کوپند که متناسب باشد
 نیشان بعده نیکون نوعی از اقسام آلویا شد و آزا الوی طبری میکوپند و معنی نشر جام می آمد است و عربان بعض خواستند
 نیشان که بر زدن دلیل دیگر اول بنشوانست که الوی طبری باشد نیفکه اثبات جهانی بجهول بر زدن چیزی بمناسبت از داشتار و موضع که اند
 بند از ارشوار باشد و بقدر را بخواهد که درخت پوشیدن و غیره را در آن بندند و بتوت شکم مانند یعنی هم
 دپوستین را بخواهد که اند چیزی دو راه بعنی پوستین رو به اه باشد و بعنی رو به اه بخواهد بخواست که اند ای اه
 رو به اه خواستند اند اه است که عمل نیک بعده نیل مثبتی باشد که عصارة آزانیه فشرده آزانیله کوپند و بدان جامد و امثال آزانه
 قیپند سوخته را بخواهد که بجهة چشم رخم بینا کوش و بیشانی اطفال کشند نیل پک بفتح بای فارسی بر و زدن پی هنر بعنی بلوغ
 باشد و آن کلی است معروف و بعضی کل کبود را کوپند که بایه آن بر درخت پیچیده باشد و آن نوعی از بلوغ فرو باشد و بعریب
 فائل الفعل کوپند سبکون حای پیغاطه نیلچه بر زدن ایج معرب نیل است که بقبل مشهور است و بدان چیز ما را نک کشند
 نیل خُمُر سه مان کنایه از نیوست آسمانیست نیل فکه بر زدن و معنی نیل پرانت که خفت بلوغ فرو باشد و آن کلی است
 معروف و مشهور نیل فلت بعنی نیل حم آسمان است که کنایه از نیوست نیل باشد و سیامی آن را بخواهد کوپند نیل که
 بر و زدن کیلک مصغیر نیل است و در قلن اعضا اندام را بخواهد که در و زدن ای اخون ایکنست چنانکه در و زدن نیل کرکنی کردن که
 از سیز و بیانندن باشد نیل کون پر که ها کنایه از آسمانها است نیل کون خیام با خانقده دار بعنی نیل کون پد ما
 که کنایه از آسمانها باشد نیل کون و طایا بکسر او و بعنی نیل کون خیام است که کنایه از آسمانها باشد نیل پک با بای فارسی و
 معنی بلوغ است آن کلی شد معروف کوپند که آن تاب از آب سرپردن می آورد و باز با آن تاب فرو و بود کوپند هر چیزی بوقت فرو و شدن
 بلوغ و بیانیل و فرد می آید و صباح که نیل بزرگ کنایه از آن معنی پر و پر و د شب از آب همچو زخت بخواهد
 نیل پرک بکون کاف فارسی بعنی بلوغ است که کلی شد معروف نیل پک با الام بر زدن و معنی بلوغ است که کلی شد
 معروف نیل که بر زدن چیزی عماره و فشاره نیل را کوپند و نیل معرب آنست و معنی بکو دم است و آن رنگ باشد معروف و
 بیشتر را سب راست املاز کند نیلی همچو که کنایه از آسمان است نیلی پر که همچو بعنی نیل بجز است که کنایه از آسمانها باشد
 نیلی حقیقت بعنی نیلی پر است که کنایه از آسمان باشد نیلی همچو همچو بفتح مال ایمید کنایه از آسمانها باشد نیلی
 بر زدن همچو معروف است که بصفت باشد و نام درخت است در منستان که بر زدن زخم را نافع است نیمایی بر زدن بیدار یعنی
 نیز است را نمی باشد که فرق نیل با خود باطل با و میسر شود نیمی همچو بکسر همه و سکون شبن تقطره دار و فتح کاف و نون به
 محتان کشیده نام حلوا نیست که بینم شکری شمره دارد نیمی همچو سکون رای پیغاطه و کاف کلاه خود را کوپند
 آن کلامی باشد از آمن که در روز ماجنیک بر سر نهند نیمی همچو بفتح نو قاف و سکون نون هم شد و اخاله را کوپند نیمی همچو خ
 بفتح هم فارسی و سکون رای پیغاطه و نای تقطره دار کان مخشن را کوپند را آن نوعی از کان است نیمی همچو سکون را
 کوپند که بر زدن هم جو باشد یا مقداری که بوند هم جو باشد نیمی همچو بفتح هم فارسی جامد بالا پوش کوئاه باشد و شمشیر و قنک
 که ناه را می کوپند نیمی همانه مینما کنایه از آسمان است نیمی همانه باخایی تقطره بر زدن پیل پایی کنند و گنبدی را

کوبند و کتابه از آسمان ظاهر است که نصف آشنا باشد نیم کست بفتح وال ایم در وزن هم بست مسند کوچک را
 سه کوبند چهست بمعنی صدر و مسند عالی باشد نیم کلینا از وینه ده نار کایه از لب مشوق است نیم کست باره
 پیقطعه بالف کشیده وابین سعفمن و تای قرش زده نام پرده ایست از موسیقی نیم کوچک بکسر هم در اصطلاح
 بکطرف روی را بر زمین کذاشت باشد نیم کوچک معرفت بمعنی نصف وزن و آن رسیدن آشنا بست بر داره نصف
 النهار و ولاست سیستان را بین کوبند باشند سبب کچون سلیمانه بامجار سبد زمین آزار آب دیده دیوان را فرمود تا خاله بر زمین
 در هم روز پر خاکش کردند و بعضی کوبند خسرو چین نامه روز انجار الشکر کاه کرده بود و عجماد بکسر زد و آن پرده ایست از
 موسیقی نام لحن بیست و هم است از می لحن بار بد فیم سُقْنَم معرفت که نیم سوراخ کرده باشد و کنایه از سفر ناما
 رسیدن میست در تراویش اندک میست نیم شکر می نام حلواییست مشهور به لک شکری بیمی و بهمها با ایاف بلطف
 بونان بیلوفر را کوبند و آن کلی است معرفت نیم کارخ با کاف بر وند شیر خواره بمعنی شاکر داشت باشد و مزدود را بین کوبند
 و مزدود ناتمام را مکثه اند نیم لذت بکسر کلام و سکون نون و کاف فارسی فربان را کوبند و آن جان باشد که کان را دران
 کذا برند و بر کوبندند و بعضی ترکش و نیروان را بین کفت اند و بعضی کان هم بظر آمده است و بکعدل بار را بین کوبند که بینه خوار
 باشد و بعضی خوب و خوش و زیبایم میست نیم کوچک بر وزن طپنور آن تسلی را کوبند نیم کر بر وزن همی نصف میز را کوچک
 در فرع را بین کفت اند و آن چیزیست که بر روی پوشیدن نیم هلاکت بکسر ما کایه از لب مشوق است نیم کارخ با اولین
 رسیده و نون بالف کشیده و بدل زده بمعنی صبر باشد را آن مقادیت نفس است با موائین نویی بعض نون در هم بر وند پیوی
 غیرین قدیم ناقصیه موصیل باشد و نام شهری که بولن هم آنچه ایمهه دعوت کدن مردم آن شهر داشته بود و قوع بعل ماهی در آنجا
 شد و بعضی که دسکه میست که بیری زده خواستند بجذف تھانی میبظر آمده است که بر وزن لبها باشد نیم هما و نگدی
 نام دار و بیست که عربان قصبه الزبه خواستند و آن نی بار بکل است مانند قلم و بار بکتر از قلم و آن بیشه زلت و نلح هباشد معد
 و بکر را نافع است نیم کارخ بکسر مرد و نون بر وزن کبیا بیعت سریانی نامخواه را کوبند و آن نخست است که بیچو خبر زان پاشند
 اجوابن میان است نیم کسر اول و ثانی مجھول بر وزن دبو بمعنی پهلوان و شجاع و دلپر و مردانه دلار و روح باد باشد و بعضی
 نادان هم آمده است و بکسر اول و ضم ثانی بمعنی راست باشد که تبعیض کج است نیم کی بر وزن همیاد بمعنی شجاعت باشد
 آن حلق است که مردم لسبب آن قوی دل شود نیم کیز بر وزن دیوار مابین زمین و آنمار را کوبند و بیری جو خواستند
 نیم کیز بانان مجھول بر وزن پچاره چوی باشد که خبر زان را بدان پهن سازند نیم کیز بر زدن کتف اول و ثانی بمعنی زان باشند
 و فروپنگردن و فروپنگردن و بینگنگنگن باشد چه او بار بیلدن بمعنی فروپنگردن و پر کدن و آنباشت و انگنگن است و مذکور شد که
 مرکاه نون مفتوحه برس کلمه که همه داشته باشد بیا و بندان نون بینگر لذکای نی است و آن همه بیایی مطیع تبدل میباشد نیم کیز
 بکسر اول و فتح تای قرش بعدن پیشکش جماع و بمحاسن را کوبند نیم کیز تویه بانای قرش بر وزن قبل وزن بمعنی کبر و غرور
 باشد و آن بزرگ ماشتن است نفس خود را در دیگران را خورد شمردن نیم کیز بر وزن زپور بمعنی کلینات باشد و کاپنات
 در لفظ بمعنی مصالح باشد بمعنی اینقدر دنیا محاصل شود نیم کیز لاق بارای قرش بر وزن دیوار بمعنی اشظام باشد و آن
 مالق است منفس را که تقدیر و تذیب امور میکند نیم کیز از بکسر رای پیقطعه مدجهارم بمعنی کابنات جواست همی
 چیز مان که در میان زمین و آنها هم میزد همچو قوس قرح و شهاب و نیازک و ذرات الاذناب و برف و باران و مانند آن چیز